

اصلاح و تغییر بحثی درباره خط و زبان فارسی

- ۴ -

بمنوان مثال ممکن است گفته شود که کتاب حاجی بابا را که در زبان انگلیسی بیک شاهکار محسوب میگردد بزبان فارسی مترجمی (شاید حاجی میرزا حبیب اسفهانى) طوری ترجمه کرده که ارزش ادبی ترجمه فارسی آن در زبان فارسی اگر بیشتر نباشد از متن انگلیسی آن کمتر نیست و اگر اصل آن کتاب در تکرهش ایرانیان نبود - که این معنی باعث شده که به اثر او کمتر توجه شود - قطعاً بیشتر از این رواج داشت . مقصود این است که زبان فارسی در سطح ادبیات جدید که از نوع نطق و خطابه‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی و اخلاقی و فلسفی باشد و در محیط منبر و تریبون احزاب و اجتماعات و مجالس شوری و سنا و میهمانیها و روزنامه و مجلات رواج پیدا کند و کم کم بدهان عموم بیفتد . و یا بالاخره و مقدم بر همه ثنائی و سنیما و تصنیف در رادیو و از این قبیل آنها اثری اصیل نه تقلید صرف و نه تکرار آنچه در گذشته به کرات گفته و شنفته شده است . چرا جوانان ما باندازه که لازم است رغبت به ادبیات قدیم نشان نمیدهند برای اینکه آن ادبیات با دنیائی که در آن زندگانی میکنند و معلومات فرنگی که آموخته اند وفق نمیدهد و دیگر در گوش آنها چیزی نمیگوید که مؤثر باشد . دنیائی که ما در آن زندگانی میکنیم دنیای ماده است دنیای اقتصاد و دنیای علم و دنیای عدد . در زمانی واقع شده ایم که دیگر بسیط گره زمین برای فعالیت نوع بشر گنجایش ندارد و اهتمام دانشمندان مصروف این است که به کرات دیگر دسترسی پیدا نمایند و فضا را تسخیر کنند همانطور که در زمان زندگی خود ما هوا را تسخیر کردند . تحقیقات علمی که میشود گفت بیشتر در این زمینه جریان دارد که در روی همین کره خاکیه هم از طریق غلبه بر امراض و تسهیل و وسایل ارتباطات و تزئین احتیاجات مردم زندگانی راهم طولانی تر و هم لذت بخش تر نمایند . در چنین زمان دیگر منویات قرن هفتم و هشتم هجری که اساس آن بر عرفان و تصوف و درویشی و اخلاق متناسب با آن زمان است نقش مهمی در مخیله جوانان ندارد . زیرا همانطور که گفتیم هر کس دنبال منفعت خودش است منفعت مادی که به عدد بیاید صرف تسهیل زندگانی او بشود و منفعت معنوی که به عدد نیاید و غرور و خود خواهی او را اقتناع کند . مسائل دیگر مثل عقب خواهی و تمنای نفس ترفتن ، قناعت کردن ، ذکر گفتن ، شکر کردن ، عزلت گزیدن ، تسلیم بودن ، تحمل کردن ، و رضا دادن و از این قبیل امور دیگر مطرح نیست . باینجهت با اینکه سخن حقاً ملکی است سعدی را مسلم و شعر حافظ همه بیت الفزل معرفت است جوانان ما دیگر عقب آن نمیروند . و این امر دلیل دیگر هم دارد .

ادبیات جزئی از فرهنگ بیک ملت است و ملت با فرهنگ آن بوجود آورنده و لازم هستی بیک کشور . مگر نمی بینید فرهنگ مغرب زمین دنیا را تسخیر کرده و ما خودمان هم جوانان خود را برای آموختن آن فرهنگ باروفا و امریکا کسب میداریم . اما همین جوانان که از آغوش مادر و

پدر ایرانی بیرون آمده و در مهد ایران زمین پرورش یافته اند و قتی مدتی در آنجا ماندند دیگر رغبتی به بازگشت نشان نمیدهند. چرا؟ برای اینکه فرهنگ مغرب زمین بر سه اصل آزادی و تقوی و تساوی استوار است و جوانان ما وقتی چند سال در آنجا ماندند و باین اصول عادت کردند آن اندازه آزادی هم که در آنجا با اجنبی بودن برای خود می بینند در اینجا با ایرانی بودن حس نمی کنند، محیط را برای تقوی خودشان آماده نمی بینند. و از تقوی دیگران اثری نمی بینند. و جز استننا و نفاوت تبعیض چیزی مشاهده نمی کنند. پس فکر میکنند که اگر بایران برگشتند غرور و خودخواهی آنها افناغ نمیشود، خیال میکنند که در اینجا جز بندگی کاری از آنها نه میخواهند و نه ساخته است. فرض می کنند وقتی برگشتند چه میکنند؟ اگر خیلی خوشبخت بودند و روزگار با آنها مساعد شد بخدمت دولت میآیند و احتمالاً بعضی از آنها در مراحل شیب بوزارت و سفارت و حکومت میرسند. از این که بالاتر نیست. تازه بحکم دیگران آمدن و باز بحکم آنها رفتن. تمام عمر محکوم غیر بودن. خواسته دستور مافوق را اجرا کردن. و در هر کار کوچک و بزرگ مواظب بودن که طوری انجام گردد که مخالف میل و نظر فویتر نباشد تا برای باقی عمر کار خود را از دست ندهند (اگر نتایج بدتر و عواقب وخیم تر بر آن مترتب نگردد). این آن چیزی نیست که در نیمه دویم قرن بیستم جوان آزموده و تحصیل کرده و تجربه آموخته را که همه جا میتواند دانش خود را عرضه دارد و از راه آن نان بخورد ترغیب کند که به عشق وطن عقب آن برود. با وجود آنکه درازای آن چند برابر سایر جاها حقوق بدهند و عالیترین مقامات را تفویض نمایند. مگر بطور موقت و برای تجارت. همانطور که خارجیا در ایران هستند و ذره باین مملکت علاقه ندارند چندی در اینجا میمانند پولی جمع میکنند و با خیال راحت در گوشه امن در مملکت خودشان با جای دیگر بقیه عمر را میگذرانند.

جوان میخواهد کسی باشد آنهم نه همایش در نظر سایرین بلکه بیشتر پیش خودش. چه وقت انسان خود را کسی میداند؟ وقتی که حس کند هوش و فراست و علم و کیاست او در کارها مؤثر واقع گردیده. چیزی که نبوده ایجاد کرده، کاری که غلط بوده اصلاح نموده. حرفی اگر زده تأثیر داشته. تصمیمی اگر از روی علم و تجربه گرفته اجرا گردیده و دیگران از آن تبعیت کرده اند. حقوقی اگر گرفته درازای کار و کوشش و تجربه او بوده. برای اینکه انسان باین نتایج برسد باید هم خود را آزاد بداند و هم محیطی را که در آن کار و زندگی میکند. زیرا آزادی هر کس صد درصد فرع این است که محیطی که در آن هست آزاد باشد. و اینها با استخدام دولت باین امید که انسان در آن کار حق پیدا میکند که در سرنوشت دیگران دخالت و خط سیر آنها را تعیین نماید و یا اینکه سرمایه مملکت را طبق نقشه و خواسته خود برای کارهای عمومی مصرف نماید، و با اختلافات بین افراد قاضی و حکم باشد تأمین نمیکرد. کسی که خودش آزاد نیست و محکوم است چگونه میتواند برای دیگران تحصیل آزادی نماید؟ کسی که در سرنوشت خودش هر آن دیگران میتواند دخالت کند چگونه میتواند خود او در سرنوشت عموم مؤثر باشد؟

ذات نایافته از هستی، بخش کی تواند که شود هستی بخش

چشم باز و گوش باز و این عمی خیره ام از چشم بندی خدا.

تنها جوانان ما نیستند که اینطور فکر میکنند. مگر نمی بینید تمام مردم عاقبت اندیش فکرشان این است که سرمایه خود را از ایران خارج کنند و در خارج ایران ولو بامنفعت کمتر بکار اندازند. و تمام هم دولت ما این است که خارجیا بیابند و ولو بامنافع گزاف و حقوق ممتاز در

این مملکت سرمایه‌گزاری نمایند. این خود دلیل چیست؟ دلیل اینکه محیط برای کار و فعالیت دسته‌اولی مساعد نیست و برای دومی مساعد است.

برای این است که ایرانیها از حمایت قوانین ایران برخوردارند که گذشته از این که قابل تبعیض است و مورد استنفا، همه روزه دستخوش اصلاح و تغییر است و خارجیا از حمایت عهود و قراردادهای و مقررات خودشان.

من خودم در انگلستان يك پسر دارم که حاصل عمر من است حالا که در ایران مراحل آخر عمرم را میگذرانم او در انگلستان مراحل آخر تخصص را در علم طب. وقتی این تنها پسر من را در مقابل خودم و ایران و آنچه از بد و خوب در اینجا بمن گذشته میگذارم با کمال انصاف می بینم ابتدا ارزش ندارد او هم مثل من عمر خودش را در این کشور بگذرانم. این جهت از لذت دیدار او صرف نظر و دوری او را بر خود هموار می‌کنم و با او گفته‌ام در خیال مراجعت با ایران برای توقف دائمی در این کشور نیاشد. برگردیم به بحث در ادبیات.

موضوع ادبیات جدید بیشتر باید خود انسان باشد نه تعریف طبیعت، زیبایی‌بهار، طراوت گلها، قد و اندام درختان، عشق گل و بلبل، پروانه و شمع، سمندر و آتش، مفاوضات حیوانات... و از این قبیل که ادبیات قدیم ما پر است از آنها.

انسان اشرف مخلوقات انفعالات نفسانی اوزشتی و زیبایی- شرف و افتخار- عار و ننگ- خود خواهی و از خود گذشتگی- عشق و نفرت- بیم و امید- کینه و محبت- ترس و جرأت- تواضع و تکبر- غرور و فروتنی- درویشی و خویشستن پرستی- سخاوت و لثامت- علم و جهل- شك و یقین- عزم و اراده- سستی و درودی- کار و تنبلی- هوش و فراست- حلق و بلاغت فی الجمله همه روشنی‌ها و تاریکی‌ها که روح انسانی سرچشمه و منبع آنست.

همه این انفعالات نفس انسانی را تنها آنها و مجموع آنها را با هم گاهی در صحنه تئاتر و پرده سینما يك زمان خوب و يك نطق و خطابه مؤثر می‌بینم و می‌شنویم. اما در شعر که رکن اصلی ادبیات فارسی است قافیه محدود است و وزن محدود است مجال سخن تنگ است و برای بیان مطلب فرصت نیست. اگر هم بخواهند در ضمن حکایتی باز در شعر بیاورند همین اشکالات هست.

چون در محیط استبداد و فئودالیته و تعصبات مذهبی و جهل و قیود اجتماعی ناشیه از آنها آزادی سخنگو محدود می‌شود در آن دایره محدود هم بواسطه اینکه در زبان فارسی زیاد کار نشده باز گوینده نمیتوانسته همه انفعالات روحی خود را بیان نماید. اگر بخواهیم آثار ادبی را که از قدیم باقی مانده طبقه‌بندی نماییم در درجه اول کتاب مثنوی واقع میشود. این کتاب از جهت کثرت مطالب و تنوع موضوع و عمق اندیشه و دانش و معلومات مصنف محترمش نه تنها در ادبیات ایران بلکه حتی در ادبیات جهان بی نظیر است.

جلال‌الدین محمد در یک محیط قدس و احترام و اعتقاد اطرافیاش می‌زیسته که برای او مقام و مرتبه پیشوائی و قطبی و امامت قائل بوده‌اند و به کلام او مثل گفتار يك شاعر گوش نمیدادند، شاعری کار او نبوده و برای این شعر نمیگفته که از این راه نان بخورد بلکه مثنوی در درس عرفان است درس تصوف و مظهر کامل بلکه کامل روشنی‌فکر انسانی. همه مطالب مذهبی و اجتماعی و فلسفی بلکه فکاهی را برای رسیدن به غرض معلومات خودش در قالب الفاظ بدیع و حکایات شیرین که از آن گویا تر و بلبلی‌تر بتصور نمایم ریخته و اندیشه خود را بیان کرده است. معذک خود مولانا ضمن

ابیات مکرر و در جاهای مختلف بیان کرده و اعتراف نموده که نتوانسته کنه اندیشه خود را بیان نماید

کسر بریزی بحر را در کوزۀ
 سر پنهان است اندر زیر و بم
 ترک جوشی کرده ام من نیم خام
 اینقدر هم گر نکویم ای سندی
 این ندارد آخر از آغاز کو
 و از این قبیل ابیات مکرر در مثنوی هست .

چند گنجید قسمت يك روزۀ
 فاش اگر گویم جهان برهم زخم
 از حکیم غزوی بشنو تمام
 شیشه دل از ضعیفی بشکند
 رو تمام آن حکایت باز گو

مسلم است زبان وقتی تکمیل و تکامل پیدا میکند که در آن کار بکنند نه بکنند و نه چند نفر بلکه همه اهل علم و ادب و صنعت و تمام آنهایی که برای بیان عمق اندیشه خود بزبان احتیاج دارند . نویسنده در قسمت های اجتماعی و ادبی و فکاهی و سیاسی و اقتصادی و علمی و اخلاقی و مذهبی و عرفانی در آن کتاب بنویسند و نویسنده سعی کند اصطلاحات علوم و فنون و صنایع و ضرب المثلهای و فکاهیات را در مورد خودش استعمال و در جای خویش ضبط نماید . کتب علمی را چنانکه گفتیم مؤلفین و مصنفین ایرانی بزبان عربی مینگاشتند اما اجتماعات ایرانیها از قدیم سه علامت مخصوص دارد : استبداد ملوک الطوایفی فقر و تمصبات جاهلانه خانوادگی و ایلی و اجتماعی و خرافات مذهبی که از آن سه ناشی میگردد . این امور باعث شده که در توصیف و بیان و تنقید اجتماع بصورت نشان با رمان و تراژدی و کمدی و درام در زبان فارسی چیزی نوشته نشده اگر خواسته اند قصه و حکایتی بنویسند یا بگویند که شنونده یا خواننده را مشغول نمایند به شکل کتاب اسکندرنامه یا رموز حمزه و امیر ارسلان و حسین کرد و از این قبیل است و چون بجهت سیاسی و اجتماعی نمیدانسته اند و یا نمیخواستند و یا نمیتوانسته اند که محیط اطراف خود را بر ما مجسم نمایند دست به دامن طلسم و جادو عملیات پهلوانی غیر طبیعی و ریاضت و رهبانیت و از این قبیل مباحث زده اند که با حقایق زندگی گامی بهیچوجه تطبیق نمیکند و آموزنده نیست و اگر در روزی که تألیف شده برای جوانانی که قوه ادراک آنها تکمیل و تکامل نیافته جالب و جذاب بوده امروزه برای آنها که در قرن بیستم هستند و به تمدن مغرب زمین آشنا شده اند بهیچوجه جالب نیست .

چون حکومت همیشه یا بصورت استبداد مطلق و یا ملوک الطوایفی و یا هر دو باهم بوده و امنیت و عدالت و مساوات و انصاف کرامتی بوده که پادشاهان خوب نسبت بر عابا مبذول میداشتند و مردم عادی به قسمت و نصیب خود راضی و حقی برای خودشان در اداره حکومت قائل بوده اند نازه آن حکومت های استبدادی هم همیشه بلکه غالباً ایرانی نبوده اقوامی که تمدن آنها از ایرانی کمتر بوده بر این آب و خاک تسلط یافته و حکومت خود را با زور بر ایرانیها تحمیل کرده اند . در قسمت سیاسی هر وقت خواسته اند در محاسن حکومتی چیزی بنویسند یا مایب آنرا مجسم نمایند عدل را ستایش کرده اند و ظلم را نکوهش ، آنهم فقط بصورت انفرادی و در سیرت پادشاهان و فرمانروایان ظلم اجتماعی آنوقت ها غیر مفهوم بوده و ضرب المثل مشهور ظلم با لویه عدل است بهترین گواه و دلیل . شخصیت افراد جز گاهی در بین علماء مذهبی بحساب نیامده .

در قسمت های مذهبی با اینکه کتاب زیاد نوشته شده است . کتب علماء شیعه هم که فارسی زبان بوده اند اغلب بزبان عربی است و منحصر است به تفسیر و فقه و اصول و احادیث و سنت و روایت و هیچیک از علماء مسلمان سنی و شیعی کتابی مثلاً مثل اثر St. Thomas D'Aquin از خود بیادگار نگذاشته اند .